تاریخ کتاب

کتابفروشی و سیر تحول آن در تهران

فرید مرادی

■ شرق: قسمت سوم این یادداشت را هفته گذشته خواندید، اینک قسمت چهارم آن را می‌خوانید.

■■■

نفیسی به کتابفروشان دیگری در اواخر دوره مظفری هم اشاره می‌کند که در خیابان ناصریه مشغول کار بودند: «...معروف‌ترین آنها کتابخانه مظفریه متعلق به میرزاعلی‌خان مظفری بود که از همه متجددتر بود و گاهی کتاب از فرانسه وارد می‌کرد و کره جغرافیا و جعبه پرگار و دوات‌های سنگی و بلوری و مرکب‌های اروپایی و مرکب خشک‌کن و سطاره (خط‌کش) و این‌گونه چیزها را که در آن زمان بسیار تازگی داشت، می‌فروخت. در خیابان علاءالدوله آن روز و فردوسی امروز روبه‌روی بانک ملی یک کتابفروش فرانسوی به نام لوی بارنائود بود که در زمان ناصرالدین‌شاه برای تدریس فرانسه در مدرسه دارالفنون [او را] استخدام کرده بودند و پس از مدتی که بیکار شد، در ایران ماند و به کتابفروشی قناعت کرد و در اواخر عمر در همان مغازه خود منزل داشت و پس از مرگش تا مدتی زن بیوه‌اش که در پایان زندگی از او جدا شده و به فرانسه رفته و باز برگشته بود همان مغازه را داشت.» ۱

درباره بارنائود در مجله یغما خبری درج شده که هم از نظر تاریخ کتابفروشی و هم سرنوشت خود او خواندنی و مهم است: «.. مردی نسبتا بلنداندام و گرم‌گفتار و گشاده‌رو بود، پیش از مرگش جسدش را به مدرسه طب تهران فروخت و از بهای آن به سرمایه کتابخانه‌ای که در خیابان علاءالدوله دایر کرده بود، افزود. جسد او پس از مرگش تحویل مدرسه طب شد و این اولین‌بار بود که عده‌ای از شاگردان طب ضمن تشریح عملی درس آموختند.» ۲

در مغازه بارنائود پس از مرگ وی دختری جوان و زیبا مشغول کار شد که خود در جلب مشتری و علاقه‌مندان به کتاب‌های خارجی در آن محل موثر بود.

نفیسی از چند کتابفروش دیگر نیز یاد می‌کند: «در خیابان ناصرخسرو چند کتابفروشی دیگر هم بود مانند شمس و معرفت و مروج و در سال‌های اول مشروطیت این مغازه‌های کتابفروشی ناصریه مرکز و محل اجتماع آزادی‌خواهان و مشروطه‌طلبان بود و عصرها آنجا جمع می‌شدند. برخی از این کتابفروشی‌های تهران مخصوصا حاج مهدی و میرزامحمود خوانساری و حاج شیخ احمد شیرازی کتاب‌های فارسی و عربی بسیار مهم نیز چاپ کرده‌اند. میرزا محمود در مشروطه اول که انتخابات

صنفی بود وکیل صنف کتابفروش‌ها در مجلس شورای ملی شد. من نخستین‌بار مرحوم سیداحمد ادیب پیشاوری شاعر و دانشمند معروف را در دکان او دیدم.» ۳

نفیسی از یک کتابفروش پاتوقی مشهور دیگر آن زمان هم نام می‌برد: «در زیر شمس‌العماره در انتهای خیابان ناصرخسرو شیخ‌حسن نام کتابفروش، معروف‌ترین کتابفروشی آن زمان را به نام «کتابخانه شمس‌العماره» داشت. معمول این بود که هر روز در حوالی عصر تا اول شب عده‌ای از کسانی که در آن زمان دعوی دانش داشتند در آن کتابخانه گرد می‌آمدند و چون شیخ حسن نیز مرد باسوادی بود روی نیمکت‌هایی که در دو طرف دکان او پشت درهای دکان و در مقابل پیشخوان او گذاشته بودند، می‌نشستند و از این در و آن در و ناچار بیشتر از سیاست سخن می‌گفتند و از قهوه‌خانه مجاور که هنوز هم هست گاه‌گاه برای آنها چای می‌آوردند و شیخ حسن پول چای آنها را می‌داد و گاهی یکی از آنها هم دیگران را به چای دعوت می‌کرد. من نیز گاه‌گاهی به آنجا می‌رفتم.» ۴

کتابفروشان قدیم تهران را که تقریبا از اواخر دوره قاجاریه تا دوران رضاخان و تا شهریور ۲۰ در تهران به کار پرداختند به چند گروه می‌توان تقسیم کرد:

۱- کتابفروشان دارای محل ثابت کار و کسب

۲- کتابفروشان بساطی و دست‌دوم‌فروشان که صبح‌ها در دالان مسجدشاه بساط می‌کردند و نزدیک غروب بساط خود را جمع می‌کردند. گاه بعضی از این دسته در جلوخان مسجد صاحب دکان بودند نظیر سیدمحمد میرکمالی که در جلوخان سمت بازار بزرگ باب مغازه را در اجاره داشت.

۳- کتابفروشان دوره‌گرد

۴- فروشندگان کتاب‌های خطی و چاپی نخبه که به خانه ادیبان و محققان می‌رفتند.

ادامه دارد

پی‌نوشت‌ها:

۱-خاطرات سیاسی، ادبی، جوانی به روایت سعید نفیسی، به کوشش علیرضا اعتصام، ص ۵۵۸

۲-مجله یغما، ۲۳ شهریور ۱۳۴۹، ص ۳۶۶

۳-نفیسی، همان منبع، ص ۵۶۰

۴-نفیسی، همان منبع، ص ۱۴۱

کشته شدن سربازان اسراییلی در سرزمین‌های اشغالی

مرگ در بن‌بست

دیوید شولمن/ مترجم: فردین صناعی

عکس: Reuters

کتاب «اشغال سرزمین‌ها؛ خاطرات سربازان اسراییلی» که در بیت‌المقدس منتشر شده است به خواننده تصویری دست اول و روشن از تجربیات بیش از ۷۵۰ سرباز اسراییلی که در فاصله زمانی سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۰ در سرزمین‌های فلسطینی خدمت کرده‌اند، ارایه می‌دهد. کتاب که دربرگیرنده صدها خاطره و تجربه تکان‌دهنده در قالب مصاحبه با سربازان اسراییلی است به همت بنیاد ضد خشونت «شکست سکوت» (شوریم شتیکا) تهیه و منتشر شده است.

ساعت سه صبح سه‌شنبه ۲۸ دسامبر ۲۰۱۰ حاجیه سارا، یک مادربزرگ فلسطینی که با خانواده‌اش در چادری روی بلندی‌های نزدیک الخلیل (حبرون) واقع در سرزمین‌های اشغالی کرانه باختری زندگی می‌کند، با صدای پارس سگ‌ها از خواب بیدار می‌شود، بویی را احساس می‌کند و متوجه می‌شود که چادر مجاور که خانواده از آن به عنوان آشپزخانه استفاده می‌کردند در آتش می‌سوزد. به سرعت پسرش احمد را بیدار می‌کند تا هرچه سریع‌تر کپسول‌های گاز را پیش از آنکه منفجر شوند از چادر بیرون کند. دو چادر به طور کلی سوخته است. در جاده ماشینی دیده می‌شود که به سمت شهرک اسراییلی سوسیا حرکت می‌کند. آیا این شهرک‌نشینان اسراییلی بودند که با به آتش کشیدن چادر خانواده حاجیه سارا قصد داشتند تا او و خانواده پرجمعیتش را به قتل برسانند؟ پاسخ تقریبا روشن است. شهرک‌نشینان به‌طور منظم خانواده را مورد آزار و اذیت قرار می‌دهند. همین هفته گذشته بود که ۱۵ نفر از شهرک‌نشینان به اردوگاه حمله کردند و حاج‌خالد، برادر حاجیه سارا را به شدت مضروب کردند. آیا مجرمان بازداشت خواهند شد؟ هرگز! شهرک‌نشینان مصون از مجازات در دشت‌های جنوبی الخلیل (حبرون) از آزادی عمل آزار فلسطینیان برخوردارند. پلیس و واحدهای گشت اسراییلی نیز چندان علاقه‌ای به حمایت از فلسطینی‌ها از خود نشان نمی‌دهند، استدلال هم ساده است؛ انگیزه حضور آنها حفاظت از شهرک‌ها و اسراییلی‌های ساکن آن است و نه فلسطینی‌ها.

در حقیقت رخدادهایی نظیر این داستان، بخش «طبیعی» و «عادی» ثمره حضور نظامیان اسراییل در کرانه غربی است. آن‌گونه که «اشغال سرزمین‌ها؛ خاطرات سربازان اسراییلی» این‌گونه رفتارهای سیستماتیک و منظم را به وضوح به تصویر می‌کشد. خاطرات حدود ۷۵۰ سرباز که در دهه گذشته در سرزمین‌های اشغالی به خدمت نظامی ارتش اسراییل مشغول بودند یا همچنان در لباس نظامی هستند در ۴۳۱ صفحه جمع شده است تا این خاطرات شهادتی باشد بر آنچه آنها دیده و شنیده‌اند یا آنکه خود مرتکب شده‌اند. خاطرات که با نام مستعار آمده است با دقت و اغلب با تمرکز بر مساله جدال و درگیری‌های سربازان تهیه شده است. اطلاعات با دقت فوق‌العاده زیادی گردآوری و بازنگری شده است تا گزارش‌ها عاری از هرگونه اشتباهی باشد. خواندن این گزارش‌ها دیدی عمیق نسبت به خشونت موجود در سرزمین‌های اشغالی می‌دهد و نشان می‌دهد چگونه جوانانی معمولی و آراسته در وضعیتی غیرممکن گرفتار آمده‌اند. اغلب آنها اما تنها فرمانبر دستورات فرماندهان هستند بی‌آنکه قادر به پرسش باشند. برخی از خاطره‌ها در مورد دوران انتفاضه دوم (۲۰۰۵-۲۰۰۰) است. دردناک‌ترین آنها به قتل رساندن از پیش برنامه‌ریزی‌شده چهار (و شاید بیشتر) پلیس فلسطینی در کمال خونسردی و در یک ایست بازرسی نزدیک رام‌الله در سال ۲۰۰۱ است.

فرمانده ناگهان وارد قرارگاه شد و گفت: «همه گوش کنید، عملیاتی در پیش داریم؛ «عملیات انتقام». می‌خوایم شش پلیس فلسطینی رو در پست‌های بازرسی سر به نیست کنیم به انتقام شش نفری که از ما گرفتن.» آنجا چهار پست بازرسی بود که مسوولیت آنها بر عهده پلیس فلسطینی بود. در آن لحظه دچار تردید شدم و مثل اینکه پرسیدم «اونها کی هستن؟ مگه چی کار کردن؟» و پاسخ شنیدم: «این ظن وجود داره تروریست‌هایی که شش نفر اسراییلی رو کشتن از این پست بازرسی‌های تحت نظارت فلسطینی‌ها عبور کردن.» اما این فقط یک ظن و گمان است نه احتمال قطعی، اما آنها گفتند: «اهمیتی نداره اونها شش نفر از ما رو کشتن، ما هم شش نفر از اونها رو می‌کشیم.»

◄ آیا آنها (پلیس‌های فلسطینی) مسلح بودند؟

«اونها به شلیک و آتش ما پاسخی ندادن. نه اونها نبودن. ما به اونها شلیک کردیم. ما هیچی رو نزدیم، فقط یکی را زدیم که اونم دوید، من با یک گلوله اون رو انداختم زمین. یکی دیگه از اونها هم شروع کرد به دویدن، ما هم تعقیبش کردیم و افتادیم دنبالش. همین‌طوری یکی‌یکی. اون مردی که من کشته بودم نقش زمین شده بود، و ما فقط نگاه می‌کردیم. انگار یه چیزی پنهان کرده بود و ما که سه یا چهار نفر بودیم شروع کردیم بهش شلیک کردن.

◄ برای اطمینان از اینکه کشته شده؟

نه به خاطر مطمئن شدن از اینکه او کشته شده. به خاطر هیجان و خنده، بعد من جسد را که حالا پشتش پر گلوله شده بود چرخوندم. ۵۵ساله به نظر می‌رسید، شاید هم ۶۰ساله و هیچ سلاحی هم نداشت.

◄ اونها در لباس نظامی بودند؟

اونها لباس پلیس فلسطین را به تن داشتن. آنها پلیس فلسطینی بودن و خب سلاحی ندارن.»

گذشته از قساوت‌هایی از این دست، آنچه بیش از همه شگفت‌انگیز است خاطرات و شواهدی است که حکایت از ترورهای روزانه و تحقیر تحمیل‌شده بر مردم بی‌گناه غیرنظامی دارد. برای مثال در گزارشی که یک سرباز اسراییلی که در یکی از پست‌های بازرسی بی‌شمار اطراف رام‌الله در سال ۲۰۰۵ رخ داد، می‌گوید:

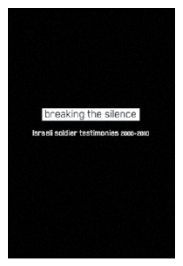

توهین‌ها و تحقیرهای صورت‌گرفته بر فلسطینی‌ها در پست‌های بازرسی بسیار شدید بود. اون روز، یه روز خیلی سرد زمستانی بود. نه زمستون مثل حالا، توی تل‌آویو خیلی سرد بود. ما فلسطینی‌ها را می‌دیدم که با ماشین‌هایشان به سمت پست‌های بازرسی می‌اومدند، ما باید توی اون سرما بودیم و اونها توی ماشین‌هاشون! ما هم دست به کار شدیم و یه سرگرمی برای خودمون دست و پا کردیم. اغلب ماشین فلسطینی‌ها فرسوده و قدیمی هستن و صندوق عقب اونها از داخل ماشین باز نمی‌شه ما هم اونها را مجبور می‌کردیم تا توی اون بارندگی و سرمای شدید از ماشین خارج بشن، صندوق عقب را باز کنن و از اونها سوال بپرسیم. یه بار از مردی به نام «امجد جمال ناظر» - که اون رو خیلی خوب به یاد دارم - خواستم تا پیاده بشه و صندوق عقب رو باز کنه، گفت که میتونه از درون خودرو صندوق عقب رو باز کنه. تگرگ شدیدی می‌بارید من هم یه کم مریض بودم. بهش گفتم که پیاده بشه و صندوق عقب ماشینش رو باز کنه. اما بازهم امتناع کرد من هم خودرواش رو مصادره کردم، کلید خودرو رو گرفتم و بهش گفتم که توی خودرواش بمونه. اونم زیر لب من و من کرد و من هم با قنداق تفنگم کوبیدم به صورتش و برگشتم. سربازای من نمی‌تونستن این رفتار من رو باور کنن و هیجان‌زده بودن. من اون موقع معاون فرمانده پست بازرسی بودم و اون حادثه موجب «برداشت یک گام» شد تا پست بازرسی ما از اون به بعد رفتارهای بسیار خشن‌تری داشته باشه.

یا تجربه‌ای دیگر این بار در سال ۲۰۰۹ و شمال کرانه غربی رود اردن.

دستور رسید که در این روستا ۶۰ خونه است که نیاز به بازرسی داره. با خودم گفتم که حتما سرویس‌های اطلاعاتی متوجه خطری شده‌اند، در واقع می‌خواستم که خودم رو توجیه کنم. یک گردان عملیاتی بودیم که در سراسر روستا پخش شدیم. قفل‌های مدرسه رو شکستیم و داخل کلاس‌ها شدیم. یه اتاق رو تبدیل به اتاق بازپرسی برای شین بت (سرویس اطلاعاتی اسراییل) کردیم و یه اتاق دیگه رو به بازداشتگاه. خونه‌ها را یک به یک بازرسی می‌کردیم. ساعت دو نیمه شب بود که ما در خونه‌ها را می‌کوبیدیم. اونها از ترس و وحشت مرده بودن، دختربچه‌ها از ترس خودشون رو خیس کرده بودن. درها رو خیلی محکم می‌کوبیدیم، به نوعی جوگیر شده بودیم؛ یه جو جنون‌آمیز. وارد خونه‌ها می‌شدیم و همه چی رو به هم می‌ریختیم.

◄ به چه شیوه‌ای؟ میشه بیشتر توضیح بدهی؟

همه خانواده رو توی یک اتاق جمع می‌کردیم، یه سرباز رو روبه‌روی اونها قرار می‌دادیم و به سرباز می‌گفتیم که لوله تفنگش رو به سمت اونها بگیره. بقیه هم همه جای خونه را بازرسی می‌کردن. دستور دیگه‌ای هم که داشتیم این بود که به تمام افرادی که متولد پس از ۱۹۸۰ بودند، یعنی کسانی که بین ۱۶ تا ۲۹ ساله بودند، همه و بدون استثنا با دستبندهای پلاستیکی دستبند زده بشن و چشم‌بند هم بر چشم اونها زده بشه.

بر سر افراد سالخورده هم فریاد کشیده می‌شد. یادم میاد یکی از اونها دچار بیماری صرع بود. اما سربازها بیشتر سرش فریاد می‌کشیدن. اون «عبری» نمی‌فهمید اما سربازان همچنان سرش فریاد می‌کشیدن. خونه‌ها را نوبتی بازرسی می‌کردیم و همه افراد بین ۱۶ تا ۲۹ساله را دستبند و چشم‌بند زدیم و بعد همه رو در حیاط مدرسه نشاندیم.

◄ به شما گفتن که هدف از این عملیات چی بود؟

هدف پیدا کردن اسلحه بود اما در انتهای عملیات هم هیچ سلاحی پیدا نشد. چاقوهای آشپزخونه‌ها را مصادره کردیم. اما چیزی که من رو شگفت‌زده کرد دزدی بود. سربازها وارد خونه‌ها می‌شدن و به دنبال چیزی برای دزدیدن بودن. در حالی که مردم روستا بسیار فقیر بودن. اونجا همچنین یک عقب‌مانده ذهنی فلسطینی بود که سر سربازها فریاد کشید، سربازها هم تصمیم گرفتن تا اونو کتک بزنن و بعد آنها با قنداق تفنگ‌هاشون اونقدر بر سرش کوبیدن تا اینکه خون از سر و روش جاری شد و بعد هم اون رو به حیاط مدرسه بردن. حیاط مدرسه پر شده بود از بازداشتی‌ها. در ورقه‌های بازداشت هم اتهام بازداشت‌شون بر هم زدن نظم عمومی عنوان شد. به خوبی به یاد دارم که دستبندهای پلاستیکی را خیلی محکم بسته بودن و خیلی دردآور بود. من دستبند یکی از بازداشت‌شده‌ها رو باز کردم و اون رو فراری دادم.

◄ چیز دیگری رو به خاطر می‌آوری از اون شب؟

چیز دیگری که به خاطر میارم اینکه سربازها اومدن تا خونه‌ای رو ویران کنن. مادری توی خونه نشسته بود و فریاد می‌کشید و گریه می‌کرد بچه‌هایش هم اطرافش نشسته بودن و اون رو آروم و نوازش می‌کردن. مادر خودم رو تصور کردم که چطوری در خونه نشسته است که ناگهان سربازان میان تا خونه‌اش رو ویران کنن.

◄ منظورت چیه؟ از اینکه خونه را سربازها «ویران» می‌کردن؟

طبق‌ها، کاشی‌ها و مبل‌ها رو می‌شکستن، گلدون‌ها و قاب‌ها رو به زمین می‌کوبیدن. تخت رو زیر و رو می‌کردن. خیلی سخته گفتن اینها. ساعت‌ها اونها رو توی حیاط مدرسه با چشم و دست‌های بسته رها کرده بودن. ساعت چهار بعد از ظهر بود که دستور آزادی اونها رسید. تا اون موقع بیش از ۱۲ ساعت اونها همین‌طوری بازداشت بودن و توی حیاط مدرسه نشسته بودن و طی این مدت سرویس‌های امنیتی یک به یک اونها را بازجویی کرده بودن. این اواخر حمله‌ای تروریستی توی اون منطقه رخ داده بود؟

نه، ما هیچ سلاحی پیدا نکردیم.

گزارش‌های پی‌درپی و بسیار زیادی در کتاب به موضوع شهرک‌نشینان و مشارکت و همکاری آنها با واحدهای ارتش اختصاص یافته است. یکی از سربازان در مصاحبه‌ای با تهیه‌کنندگان این کتاب می‌گوید: «شهرک‌نشینان مردمانی نیستند که ارتش اسراییل از آنها حمایت می‌کند بلکه در عمل آنها شریک حکومت نظامی ایجادشده بر فلسطینیان هستند.» او می‌گوید: «ما نمی‌خواهیم وارد چالش با شهرک‌نشینان یهودی شویم. آنها کسانی هستند که از همه به شما نزدیک‌تر هستند و همانند فرمانده شاخه عملیاتی به تو کمک می‌کنند.»

حوالی عصر بود، در حال نگهبانی بودم که پیرمردی را دیدم که عصازنان می‌آید. پیرمرد بالای ۶۰ سال به نظر می‌رسید و از روستای ابوسینا می‌اومد. یهو سه پسربچه شهرک‌نشین ۱۷-۱۵ ساله پریدند جلوش و بی‌معطلی پیرمرد رو انداختند روی زمین. یکی از آنها سنگی برداشت و بر سرش کوفت و شروع کردند به لگد زدن. از سر پیرمرد خون جاری بود. یک افسر پلیس با خودرو گشت آمد اما اونها را دستگیر نکرد. پسربچه‌ها هم به سرعت گریختن. بعد یکی از نیروهای امداد سر پیرمرد فلسطینی رو باندپیچی کرد. من از دیدن این اتفاق شوکه شده بودم. بعد در حالی که شدیدا تحت تاثیر قرار گرفته و ناراحت بودم و اشک توی چشم‌هام بود پیش فرمانده رفتم. سربازی که حدودا هفت ماهی بود در ارتش بود. نمی‌دونستم داره چه اتفاقی میفته اونجا، بهش گفتم با این وضع که نمیشه ما از شهرک‌نشین‌ها حمایت کنیم. از اون حادثه خیلی متاسف بودم و انگار همه چیز برام ویران شده بود. سربازها هیچ کدوم درباره این اتفاق باهم حرفی نمی‌زدن. هیچ‌کس نمی‌خواست حرف جدی بزنه، همه چیز شوخی و جوک بود. همه اصل و جدیت موضوع را با حرف‌های خنده‌دار درمان می‌کردن و درباره موضوعات آشغال و تهوع‌آور حرف می‌زدن. همون‌طور که به شما گفتم متاسفانه این سربازها هستن که در الخلیل خود قربانی می‌شوند و از درون از هم می‌پاشن. هر اتفاقی که اونجا میفته رو من به خوبی می‌دونم، از کشته شدن بی‌هیچ دلیل و بی‌گناه بچه‌های ۱۴ یا شش‌ساله، جایی که شهرک‌نشینان به خونه‌هاشون حمله می‌کنن و به اونها شلیک می‌کنن، زمان‌هایی که شهرک‌نشینان در خیابان‌ها واقعا دیوونه می‌شن و سربازان را کتک می‌زنن یا به اونها تخم‌مرغ پرت می‌کنن و به سالمندان الفاظ رکیک می‌گن.

و سرباز دیگری که می‌نویسد: **اینجا یک جهان تنها و دورافتاده در جنوب الخلیل است. شهرک آورهام اوینو تنها شهرکی است که واقع در الخلیل (حبرون) است. تعداد سربازانی که از این شهرک محافظت می‌کنند از جمعیت خود شهرک بیشتر است. مردمی که در شهرک هستند هر کاری که دوست دارند انجام می‌دهند و سربازان تنها موظف هستند که از آنها حمایت کنند و اینها در اسراییل قرار دارد. هیچ‌کس در مورد آنها چیزی نمی‌داند. هیچ‌کس نمی‌خواهد چیزی بداند و هیچ‌کس نمی‌خواهد که اینها را گزارش بدهد. مردم ترجیح می‌دهند تا چیزی در این مورد ندانند و نفهمند که چه چیز وحشتناکی در اطراف آنها در حال رخ دادن است. واقعا کسی اهمیت نمی‌دهد که سربازان در چه شرایط و بدبختی‌ای گرفتار هستند و فلسطینیان بدبخت‌تر و هیچ‌کس نمی‌خواهد به آنها کمک کند.**

و این داستان‌های دردآور در تمام ۴۳۱ صفحه کتاب جریان پیدا می‌کند. گزارش‌هایی واقعی و سرراست از زبان و تجربه سربازان اسراییلی که قوانین و قواعد اشغالگری را طی بیش از ۴۳ سال توضیح می‌دهند. اشغالگری که اکنون قربانیانش نه تنها فلسطینیان که روح و روان خود سربازان اسراییلی را نیز مورد تعرض، فرسایش و به اشغال درآورده است تا آنها قربانیان تازه این اشغالگری باشند.

فلسطین: از قسام تا...

محمود فاضلی

با پیروزی انقلاب اسلامی معادلات سیاسی منطقه بر هم خورد و با فروریختن سیاست دو ستونی «نیکسون - کیسینجر»، ایران از دایره استراتژی پیرامونی اسراییل خارج و به دشمن اصلی آن تبدیل شد. از آن پس، محافل آکادمیک و اتاق‌های فکر صهیونیستی در داخل این رژیم و کشورهای مختلف، به تاملات عمیق نظری درباره ایران پرداختند و ده‌ها مرکز «ایران‌شناسی و شیعه‌شناسی» را ایجاد کردند. با این حال، در سال‌های نخست پیروزی انقلاب اسلامی تبلیغات بر پژوهش‌های عمیق اسراییل و فلسطین‌شناسی برتری داشت اما با پایان جنگ تحمیلی برخی مراکز، فعالیت‌های مطالعاتی درباره اسراییل و فلسطین را آغاز کردند.» موسسه تحقیقات و پژوهش‌های سیاسی - علمی نداء زیتون از جمله مراکز مطالعاتی بود که در سال ۱۳۷۶ به‌طور تخصصی فعالیت خود در این زمینه را آغاز کرد و با تلاش اعضای آن به تدریج به تخصصی‌ترین مرکز اسراییل، فلسطین و صهیونیسم‌شناسی تبدیل شده است. اگرچه این به معنی نادیده گرفتن تلاش برخی اساتید و محققان حوزه خاورمیانه که به صورت شخصی به این حوزه علاقه‌مند بوده و آثار قابل توجهی را تولید کردند، نیست. اما به هر حال در مقایسه با رژیم صهیونیستی و حتی بسیاری از کشورهای عربی، ایران از نداشتن اتاق‌های فکر و مراکز مطالعاتی تخصصی درباره صهیونیسم، اسراییل و فلسطین رنج می‌برد. از اواخر قرن نوزدهم که مهاجرت سازمان‌یافته «صهیونیست‌ها» به «فلسطین» آغاز شد، برخی از شخصیت‌های فلسطینی به مبارزه با این مهاجران و اقدامات آنها پرداختند البته عمق و گسترش این مبارزه در ابتدا با توجه به برنامه‌های بلندمدت و سری سازمان‌های صهیونیستی از جمله «آژانس یهود» چندان چشمگیر نبود. پس از برگزاری نخستین کنفرانس صهیونیست‌ها در «بازل سوییس» توسط «تئودور هرتصل» و همفکرانش، برنامه‌های بلندمدتی برای مهاجرت یهودیان به فلسطین و تصرف زمین‌های آنان اجرا شد. در حالی‌که یهودیان و مسلمانان و حتی مسیحیان فلسطین، قرن‌ها در کنار یکدیگر زندگی مسالمت‌آمیزی داشتند، به‌تدریج مجتمع‌های صهیونیست‌نشین، یکی پس از دیگری به وجود آمدند و با حمایت گسترده مالی سازمان‌های صهیونیستی، یک «شبه دولت» را ایجاد کردند. با فروپاشی «امپراتوری عثمانی» و آغاز قیمومیت «انگلیس» بر فلسطین، صهیونیست‌ها بر حضور خود افزودند و در همان مقطع بود که برخی از فلسطینی‌ها مبارزات خود را شدت بخشیدند و افرادی چون «شیخ‌عزالدین قسام و عبدالقادر الحسینی» سنگ بنای مبارزه مسلحانه را علیه صهیونیست‌ها و حامیان آنها گذاشتند.

قسام در سال ۱۹۲۵ یک تشکیلات مخفی برای جهاد علیه صهیونیست‌ها ایجاد کرد و نیروهای طرفدار وی طی سال‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۶ اقدامات گسترده‌ای علیه صهیونیست‌ها و حامیان انگلیسی آنها انجام دادند. عزالدین قسام سرانجام در این راه جان خود را از دست داد.

موسسه تحقیقات و پژوهش‌های سیاسی- علمی ندا طی یک دهه گذشته به تناوب به معرفی مهم‌ترین شخصیت‌های تاثیرگذار در فلسطین (در دو جناح سازش و مقاومت) پرداخته است. در مجموعه مطالب تهیه شده در این پژوهش، ابتدا افراد مورد نظر معرفی شده و اطلاعاتی درباره سال و محل تولد، تحصیلات و فعالیت‌های سیاسی و مبارزاتی آنها ارایه شده و سپس مواضع آنها در قبال مسایلی چون رژیم صهیونیستی، مذاکرات سازش، قدس، آوارگان، ایران و... بیان شده است. این پژوهش در ۴۱۶ صفحه از سوی انتشارات نداء زیتون در دو هزار نسخه، منتشر شده است.

فعالان سیاسی فلسطینی
جمعی از نویسندگان
ناشر: انتشارات نداء زیتون
تیراژ: ۲ هزار نسخه

ویترین

روایت تاریخی «زین» از آمریکا

جواد لگزیان

■ کشتی‌های بزرگ در ساحل پهلو گرفتند و کریستف کلمب ظفرمند پا به خشکی گذاشت تا سرزمینی نو را کشف کند. این روایتی رسمی است از کشف قاره آمریکا. اما به‌راستی ساکنان بومی سواحل که به این کشتی‌ها نگاه می‌کردند چه فکری و چه عاقبتی داشتند.

هاوارد زین در کتاب تاریخ آمریکا به روایت تاریخ از زبان آن کسانی پرداخته که تا به حال سخنگویی نداشته‌اند و البته او به جای قضاوت اخلاقی و سوگواری برای گذشته، تلاش دارد تا تاریخ از چشم دیگری هم دیده شود و راه برای اندیشه بهتر گشوده شود و آینده ما به تعبیر زین بر آن لحظات زودگذر مهر و شفقت گذشته پایه‌گذاری شود، نه بر آن قرون سراسر جنگ و خونریزی.

به این ترتیب زین ترجیح می‌دهد به جای دمیدن در شیپور تاریخ دولتی، داستان کشف قاره آمریکا را از دیدگاه بومیان و آراواک‌ها و ماجرای قانون اساسی ایالات متحده را از دیدگاه بردگان سیاهپوست و سرگذشت اندرو جکسون را از دید سرخ‌پوستان چِروکی و ماجرای جنگ داخلی را از دید ایرلندی‌های نیویورک و جنگ مکزیک را از دید سربازان فراری لشکر ژنرال اسکات و پیدایش و توسعه صنایع و صنعت‌مداری را از نگاه زنان جوان کارگر در کارخانجات نساجی لاوِل و جنگ اسپانیا - آمریکا را از دیدگاه کوبایی‌ها و اشغال فیلیپین را از دید سربازان سیاهپوست لوزون و عصر زراندود را از نگاه کشاورزان ایالات جنوبی و جنگ جهانی اول را از دیدگاه سوسیالیست‌ها و جنگ جهانی دوم را از دیدگاه صلح‌طلبان و طرح نیودیل یا «اصلاحات روزولت» را از چشم سیاهپوستان محله هارلم و انحصارطلبی و سلطه آمریکای بعد از جنگ جهانی را از دیدگاه کارگران مزارع در آمریکای‌لاتین تعریف کند.

او با تکیه بر مستندات و به‌ویژه مکتوبات بر جای‌مانده و تحقیقات پژوهشگران نشان می‌دهد زمانی‌که کلمب وارد شد، تعداد جمعیت مردمی که بر عرصه پهناور زمین‌های قاره آمریکا پراکنده بودند، حدود ۷۵ میلیون نفر بود که شاید ۲۵ میلیون نفرشان ساکن آمریکای‌شمالی بودند. آنان در واکنش به شرایط مختلف اقلیمی و خاک، صدها نوع فرهنگ قبیله‌ای گوناگون و شاید دوهزار زبان

تاریخ امریکا
هاوارد زین
ترجمه: مانی صالحی‌علامه
ناشر: کتاب آمه
چاپ اول: ۱۳۹۰

مختلف را پدید آوردند. آنان فن کشاورزی را به‌کمال رساندند و دریافتند که چگونه باید ذرت را به عمل آورند که به صورت خودرو تکثیر نمی‌شود و باید آن را کاشت و داشت و آبیاری کرد و پس از برداشت محصول، باید غلاف یا پوشش روی ذرت را کند و دانه‌ها را جدا کرد. آنها با نبوغی خارق‌العاده انواع دیگری از میوه و سبزیجات از جمله بادام‌زمینی، کاکائو، توتون و کائوچو را پرورش دادند.

اساطیر و داستان‌های برجای‌مانده، همگی از اندیشه والا و قلب پرمهر سرخپوستان حکایت دارند، کما اینکه کلمب خود به صراحت به این خوش‌قلبی اشاره می‌کند و البته آن را ساده‌لوحی می‌داند. طبق گزارش کلمب، سرخ‌پوستان بسیار ساده‌لوح هستند و چنان به‌راحتی اموال و دارایی‌هایشان را به دیگران می‌بخشند که تا کسی به چشم خود نبیند، نمی‌تواند باور کند. وقتی شما تقاضای چیزی را می‌کنید که متعلق به آنهاست، هرگز نه نمی‌گویند. درست برعکس، آنها حاضر هستند همه چیزشان را با دیگران شریک کنند... او در پایان گزارشش از اعلی‌حضرتین تقاضای کمک کوچکی کرده بود و می‌گفت در مقابل، در سفر بعدی‌اش «هر قدر طلا که نیاز داشته باشند... و هر تعداد برده که بخواهند» برایشان می‌آورد. به این‌ترتیب به‌خوبی پیداست که کریستف کلمب و اخلاف و جانشینانش به بیابانی برهوت و خالی از سکنه نیامده بودند بلکه به دنیایی وارد شدند که در بعضی محل‌ها - درست مثل خود اروپا - جمعیت زیادی زندگی می‌کردند که فرهنگ پیشرفته و پیچیده‌ای داشتند و روابط انسانی در میان آنها تکامل‌یافته‌تر از اروپاییان بود و روابط میان مردان، زنان، کودکان و طبیعت، شاید زیباتر و دلپذیرتر از هر جای دیگری در دنیا، به دقت طراحی و تعیین شده بود. ساکنان بومی، مردمانی فاقد زبان نوشتاری بودند اما قوانین خاص خودشان، اشعار و تاریخ‌شان را به یاد سپرده و با واژگانی شفاهی که شاید پیچیده‌تر و کامل‌تر از اروپایی‌ها بود، همراه با آواز و رقص و نمایش‌های آیینی و سینه به سینه به نسل‌های بعدی منتقل می‌کردند. آنان توجه خاصی به رشد و پرورش شخصیت، استحکام اراده، استقلال فردی، قابلیت انطباق، نرمش و حوصله، احساسات و عواطف، اقتدار و توانایی فردی و نیز همراهی و شراکت با یکدیگر و با طبیعت اطرافشان داشتند. اما رهاورد کلمب برای اسپانیایی‌ها چه بود؟ به روایت زین آن همه طلا و نقره‌ای که به تاراج رفت و به اسپانیا حمل شد، مردم اسپانیا را غنی‌تر نکرد. فقط مدتی امکان برتری ناچیزی در موازنه قوا را به شاهان اسپانیا بخشید و اینان فرصتی پیدا کردند تا سربازان مزدور بیشتری برای جنگ‌هایشان اجیر کنند. آنان به هر حال جنگ‌ها را باختند و تنها چیزی که باقی ماند تورمی مرگبار، مردمانی گرسنه، ثروتمندتر شدن ثروتمندان، فقیرتر شدن فقیران و طبقه کشاورزی درهم‌شکسته بود.

«تاریخ آمریکا از ۱۴۹۲ تا ۲۰۰۱» نوشته هاوارد زین با ترجمه مانی صالحی‌علامه را انتشارات کتاب آمه با قیمت ۲۸۰۰۰ تومان و در ۹۲۸ صفحه منتشر کرده است؛ کتابی که روایت مردم آمریکا را در برابر روایت رسمی مطرح و به آینده‌ای بدون خشونت سلام می‌کند.